

# شوریدن بر تباهی فرهنگ

اکبر معصومی



آن چه در پی می‌آید، متن فشرده‌ی سخنان من است در روز جمعه ۱۳ آذر سال ۱۳۹۴ بر مزار محمد مختاری و محمد جعفر پوینده، جان باختگان راه آزادی. دوستان خواسته بودند تا چند کلمه‌ی درباره‌ی سانسور فرهنگ کُش این چند دهه سخن بگویم. در نیمه‌های سخنرانی یکی از دلاوران امنیتی پرید و متن را قاپ زد و نیمی از آن را به غنیمت برد و گریخت. البته چون فحوای متن را در حفظ داشتم به سخن‌ام ادامه دادم و تیر او به سنگ خورد و جمعیت "هو اش" کردند.

## یاران، همگامان، همراهان همدل

به گمانم مقارنه‌ی هفدهمین سالگرد قتل تبهکارانه‌ی محمد مختاری و محمد جعفر پوینده را با ۱۳ آذر، روز مبارزه با سانسور، باید به فال نیک گرفت. سخن امروز من درباره‌ی سانسور است. به جرئت می‌توان گفت در این هفده سالی که از شهادت یاران عزیز ما می‌گذرد نه تنها در وضعیت آزادی بیان و رفع سانسور، به سخن دیگر آن چه یاران ما جان در سر آن کردند، کوچک‌ترین تغییری حاصل نشده، سهل است شاید نسبت به دو دهه‌ی پیش چه بسا بدتر شده است. گواه روشن این سخن سلاخی بی‌رحمانه‌ی کتاب‌ها، فیلم‌ها، فرآورده‌های موسیقایی و نمایش‌های تئاتری است که در دهه‌ی ۶۰ خورشیدی با جزئی تغییرهایی «مجوز» نشر گرفته بودند و هم‌اکنون به فجیع‌ترین صورت مُثله می‌شوند. گاه سانسور از حدودی که در سراسر جهان شناخته است فراتر می‌رود و شکل ابتدال محض، یاوگی و بیهودگی به خود می‌گیرد و پنداری سانسورچی با قیچی

سانسور بی‌دریغ خود نه کتاب و دیگر فرآورده‌های فرهنگی، که ذهن آفریننده‌ی اثر، هویت و هستی خالق اثر و ساختار ذهنی او را نشانه رفته است و به چیزی کم‌تر از مسخ و دگر‌دیسی صاحب اثر رضایت نمی‌دهد. قیچی سانسور باید خالق اثر را از هرگونه دگراندیشی تهی کند و او را یک‌سر به قواره‌ی تفکر مطلوب سانسورچی درآورد. و اگر در این میان مقصود حاصل نشد، اثر باید از هرگونه معنی مُحصَل تهی گردد، به زباله‌ای مبدل گردد که حتی خالق اثر آن را باز نشناسد. صورت دیگری هم در کار است و آن هنگامی است که آفریننده‌ی اثر، ترس خورده و هراسیده از پی‌آمدهای مقاومت احتمالی خود، سرانجام به همکاری با دستگاه سانسور و سانسورچیان تن در می‌دهد.

در چند سال گذشته هر جا که آفریننده‌ای سرانجام واداده و یک‌باره به تیغ قلع و قمع کُشنده‌ی سانسور ناچار تن سپرده رفته‌رفته چنان به احکام مرگ‌آور سانسور گردن نهاده است که سانسور را درونی کرده و چیزی را نوشته و گفته و ساخته است که سانسورچی از او خواسته است. این بار خالق اثر در عالم تزویر و دورویی و ریایی که ساخته‌ی دستگاه سانسور است شخصاً وظیفه‌ی سانسورچی را برعهده گرفته است و طبعاً اثر او در عین حال که اثری نیست که گویا می‌بایست آفریده می‌شد، بلکه در عین حال ابتذال و یاوگویی حاصل از این روند، گواه زمانه‌ی تلخی است که ما در آن زیست می‌کنیم. برتولت برشت، نمایشگر، نمایش‌نامه‌نویس و نظریه‌پرداز بزرگ تئاتر آلمان و جهان حکایتی دارد که درست زبان حال ماست. «آقای کوینر به باغبان خود گفت امشب مهمان داریم. دلم می‌خواهد این درخت غان را طوری آرایش و پیرایش کنی که به شکل یک گُره درآید. شک ندارم که مایه شگفتی مهمانان خواهد شد. باغبان رفت و با قیچی خود بی‌دریغ به جان درخت افتاد و در کمال خوش خدمتی و خود شیرینی و با سعی فراوان از درخت بزرگ و تناور گُره‌ای کوچک در آورد و دست آخر آقای کوینر را صدا زد تا شاهکار او را ببیند. آقای کوینر آمد و همین که چشمش به گُره افتاد انگشت به دهان حیران در چیزی خیره شد که روزگاری درخت غان بود و اکنون هیچ نبود جز کره‌ای کوچک و ناچیز. آقای کوینر رو به باغبان کرد و گفت: «بله، گُره که گُره است، اما درخت غان کو؟»

اما این همه‌ی ماجرا نیست. داستان را طور دیگری هم می‌توان نقل کرد. همه‌ی آن‌چه روی داده حکایت وادادگی و تسلیم و گردن گذاشتن به تیغ سانسور نبوده است. کسانی هم بوده‌اند و هستند که اثر خود را خارج از دایره رسمی کسب مجوز در نسخه‌های محدود نشر کرده‌اند. کسان دیگری هم اصلاً از خیر سپردن اثر خود به دستگاه سانسور تن زده‌اند و فرآورده‌ی خود را در گوشه‌ای نهاده‌اند تا شاید روزگاری شرایط آزادانه‌ی نشر آماده شود. کسانی هم اثر خود را بیرون از مرزها منتشر ساخته‌اند. و اما در کنار اینان دسته‌ی دیگری هم بوده‌اند (و یاران جان باخته‌ی ما در صف مقدم آنان) که ضمن ارج نهادن به مبارزه‌های فردی با سانسور و دستگاه سانسور، نه تنها نپذیرفته‌اند که هرگوشه از حقیقت همه‌ی حقیقت است، سهل است یقین دانسته‌اند که حقیقت نصفه - نیمه از هر دروغ شادخاری بدتر و تبهکارانه‌تر است و حقیقت را در تمامیت آن خواسته‌اند.

این دسته چاره‌ای ندیده‌اند جز مقاومت جمعی، مقاومت اجتماعی، پایداری و ایستادگی تا به آخر، و برای تن ندادن به "بزرگو طوع و خاکساری" چاره را در کار جمعی، دست نهادن در دست همدلان و همدردان و هم‌زمان و همکاری مشترک برای برانداختن سانسور در هر شکل و به هر بهانه‌ای دیده‌اند. به نظر این کسان مقاومت بی‌هیچ حصر و استثنا یگانه راه رهایی از وضعی است که فرهنگ ما را به حالت نزع و بیچارگی درافکنده است. باید گفت هفده سال پس از قتل محمدمختاری و محمدجعفر پوینده، شهادت این دو رهرو جلیل آزادی بیان، هیچ زمان، هیچ لحظه‌ای به اندازه‌ی امروز معنادار و زنده و تپنده نبوده است. خوشامرگی که بر تباهی و بیهودگی و یاوگی رقت‌بار اندیشه و فرهنگ کنونی ما بشورد.

**برگرفته از فیس‌بوک نویسنده**